

پیام نوین

سال دوم آذر ماه ۱۳۴۸ شماره ۳

ترجمه کامل شاهنامه فردوسی

بطوریکه خوانندگان عزیز میدانند تا کنون قسمتهایی از شاهنامه فردوسی بزبانهای مختلف ترجمه شده است .

مردم روسیه اولین بار از ترجمه آزاد و آ. ژوکفسکی که داستان رستم و سهراب را بنظم درآورده بود با این اثر آشنا شدند . در اواخر قرن گذشته قسمت هایی از شاهنامه بزبان روسی ترجمه شد . بمناسبت جشن هزاره تولد شاعرهم قسمت های دیگر بزبان روسی نقل گردید ولی ترجمه کامل شاهنامه بزبان روسی تا قبل از ۱۹۵۷ انتشار نیافته بود . درین سال انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی جلد اول کامل شاهنامه فردوسی را انتشار داد . در ترجمه اخیر که از روی نسخه اصلی اقتباس شده سعی نموده اند که اصالت شاهنامه و جنبه هنری این اثر مهم ادبی کاملاً حفظ شود . جلد اول ترجمه شاهنامه بنظم عبارتست از ابتدای داستان رستم و سهراب که بوسیله تس . ب . بانو تحت نظر شاعر معروف لاهوتی تدوین شده و در آخر کتاب هم شرح مبسوطی بقلم ا.ا. استاریکف دانشمند خاور شناس شوروی درباره زندگی و آثار ادبی فردوسی و اهمیت این منظومه تاریخی در هفت فصل نوشته شده که چون دارای اهمیت بسیار بود در نظر گرفتیم عیناً در شماره های متوالی مجله نقل کنیم تا اگر دانشمندان ما هم نظری دارند مطرح نمایند : اینک ترجمه قسمت اول نوشته استاریکف بنظر خوانندگان عزیز میرسد .

۲	۱. ۱. ۱. استاریکف	فردوسی و شاهنامه
۱۷	ع . دستقیب	شعر و زندگی ایرج
۲۲	-	اتحادیه نویسندگان
۲۷	پروین	آزرد (داستان)
۳۱	یا . کورش	مثنی توریسی
۳۶	محمد کامگذار باسی	عاشق نیم (شعر)
۳۸	ل . تالستوی	حاصل امر
۴۰	ج . دوستخواه	کدامین (شعر)
۴۲	-	جشن چخوف
۴۴	حسن حاتمی	بازیهای محلی (۵)
۴۶	یاسار گونوف	وقتی که دل جوانست
۴۹	نور آدایان	رفو (حکایت)
۶۱	-	آثار مؤلفین روسی (درباره ایران)
۶۸	-	تاتیانا سامویلووا (درفش جدید)
۶۹	-	نگاهی به جلات
۷۱	ض . فروشانی	شطر نج
۷۲	-	خبر های فرهنگی

عکس پشت جلد :

دوشیزه تاتیانا سامویلووا - هنر پیشه تأثر و سینمای شوروی
(مختصری از شرح حالش در صفحه ۶۸ نوشته شده)

شرکت چاپخانه فردوسی

فردوسی و شاهنامه

یکی از مهمترین یادگارهای ادب و هنر جهان شاهنامه اثر فردوسی است که میراث ملل اصلی ایرانی زبان یعنی پارسی زبانان ایران کنونی و تاجیکان اتحاد شوروی است. قسمت عمده ساکنین افغانستان کنونی هم منظومه فردوسی را میفهمند و با آن مانوس هستند. فردوسی برای ایرانیان و تاجیکان و افغانیان، شاعر کلاسیک محبوب آنان است. اثر منظوم وی نیز انعکاس سحرانگیز سوابق تاریخی و درعین حال بیان گویا و روح انگیز ادراک مثبت و غرور ملی است.

در گذشته چندین سدهای ملوک الطوائفی، در جریان بسیار سریع ترکیب دولتهای بی ثبات فقط ملتها بودند که با احساس و ادراک وحدت خود زندگی میکردند، نه سلسله های ملوک و سلاطین که یکی پس از دیگری تسلط می یافتند و غالباً بیگانه هم بودند. اغلب اوقات دعوت به وحدت مردم بقصد مبارزه برای منافع خاندان سلطنتی مورد استفاده واقع میشده است. لیکن اختلافات و مبارزات بین ملوک و امراء همیشه برای توده های ملت بیگانه و نا مضبوط بوده است.

شاهنامه در سده دهم در لحظه تاریخی ترقی و تعالی ادراک ملیت و غرور ملی، در عصر پیاپی رساندن مبارزات آزادیخواهان ملل ایران علیه خلافت اعراب بوجود آمده است. دوره مذکور دوران ترکیب یافتن ملیت ایران خاوری بوده است که تا حد معینی در تأسیس دولت سامانیان در بخارا و ایجاد زبان ادبی فارسی که بعد ها زبان ادبی عمومی ایران شده و در رونق و شکفتگی درخشان ادبیات خراسان (۱) و ماوراءالنهر تظاهر و تجلی کرده است.

(۱) - خراسان قسمت شمال شرقی ایران است. در سده دهم تمام سرزمینهای ساحل چپ جیحون (آمودریا) و بلخ و هرات جزو خراسان بوده و خراسان بزرگ تا کوه پامیر گسترش می یافته است.

فردوسی سرودخوان وحدت ملل و اقوام ایران است. مرحله قدرت و شکوه دولت باختری ساسانی هم (سده های ۳ تا ۷ میلادی) نکته مهم بنیانی حماسه بزرگ وی میباشد. بنا بر این شاهنامه یکسان گنجینه ملی گرانبهای ملل ایران و تاجیک است.

درعین حال بسیاری از وقایع و مراحل درخشان دوره سیستان از قبیل: نقل های مربوط به سام و زان ورستم با سرزمین افغانستان کنونی (تا حدی همان خراسان بزرگ سده های ۱۰ و ۱۱) مانند بلخ و کابل و سیستان و زابل ارتباط و بستگی دارد و همین امر اثر فردوسی را برای قسمت اعظم ملل و اقوام کنونی افغانستان مانوس و دلپسند مینماید.

۱- داستانهای حماسی ایران

شاهنامه اصولاً مجموعه داستانهای حماسی (اغلب متعلق با ایران خاوری و آسیای میانه) و وقایع تاریخی ایران زمان ساسانیان است که بنظم درآمده است. این داستانهای حماسی ایرانیان اجداد ملل ایرانی و تاجیک چگونه بوده است؟ چرا آنها درباره و اساس منظومه فردوسی قرار گرفته است؟ ایرانیان مرگب بودند از قبایل و ملل باستانی که بر اثر خصوصیات مشترک تاریخی، نژادی، زبانی، مدنی و رسوم و عادات و مذهب دارای وحدت شده بودند. طبق اطلاعات و مدارک زبان شناسی تطبیقی تاریخی و باستان شناسی، ایرانیان از دوران دیرین، از زمان باستانی هند و ایرانی معروف بوده اند. آنان مهاجرین آریایی از شمال بودند که هندوستان را به تصرف درآوردند و خود ایرانیان محلی در آن زمان جامعه تقسیم و تجزیه نشده ای (مثنی) تشکیل داده بودند که در حدود ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد ملت مذکور از دریای خزر تا مناطق مقدم هندوستان شمالی ساکن گردیده بودند.

طبق نوشته سارگن پادشاه آسوری (۸۱۵ قبل از میلاد) در میان اردوهای کوچ نشینان از قبایل و طوایف مختلف که در سرزمین جغرافیایی ایران (فلات ایران) جایگزین یکدیگر میشدند و در منابع خط میخی تحت عنوان واحد «اوسمان ماندا» نام برده شده اند، نخستین ایرانیان یعنی مادها (آمادائی) مشخص گردیده و باصفت «خضر ناک» (۱) وصف شده اند.

(۱) - ممکن است که قبل از آنهم (سال ۸۴۴ قبل از میلاد) در منابع خط میخی پارس ها هم ذکر شده باشند.

از بدو نخستین یادآور بیا و بخصوص تذکرات متأخرتر ولی اطلاعات معین تر درباره تاسیس دولت جدید یعنی سلطنت آستیاگ (ازدهاگ) مادی و جانشین وی کوروش هخامنشی مؤسس و پایه گذار سلطنت بزرگ هخامنشیان پارس ها که شهرت جهانی یافته اند بیش از بیست و پنج سده گذشته است. هر قدر هم که آن دوران دیرین کهن باشد (خاصه نسبت به ممالک جوان اروپا) این مطلب را هم نباید فراموش کرد که ایرانیان نسبت به ساکنین قدیمی خاور زمین از قبیل قبضیان (مصریان) قدیم، اهالی بابل و آسور، مردم اورارتو، هیت ها و دیگران، بنوبت خود ملتی جوان هستند.

لیکن نمیتوان این موضوع را ملحوظ نداشت که کهن ترین یادآور بیا مربوط است به ایرانیان باختری، یعنی مادها و پارسها، در صورتیکه تاریخ (دوران قبل از تاریخ) توده اصلی ایرانیان خاوری و آسیای میانه مجهول و تاریک مانده بوده و فقط در ایام اخیر با اکتشافات باستان شناسان شوروی (در خوارزم، باکتریا، نسا) تاحدی روشن شده است.

مذهب و اساطیر ایرانیان کهن با مطالبی از داستانهای حماسی پهلوانی آنان بیش از تاریخ واقعی آنها معلوم شده است. منبع اطلاعات ما اوستا مجموعه مدون مذهبی است که در زمان ساسانیان (سده های ۳ تا ۷ میلادی) تدوین شده است.

قسمتهای مهم اوستا (من جمله کتابهای کامل) بطرزى که در دوره اسلام تنظیم یافته و در نسخ خطی اواخر قرون وسطی باقی مانده بمانده است. مامتن اصلی را بزبان اوستایی داریم (که زمانی اشتباهاً زبان زند نامیده میشد) که در زمان اولین سلاطین ساسانی دیگر زبان مرده حساب میشد و همچنین ترجمه تفسیر شده آن (زند) را بزبان متوسط ایرانی یعنی پهلوی داریم. بدین سبب «اوستا و زند» یا، بطوریکه شهرت یافته است «زند اوستا» متن اصلی و تفسیر آن میباشد. کامل نبودن مجموعه ای که بمانده است بوسیله یادگارهای دیگر نوشته های پهلوی جبران میشود که در آنها قسمتها و مندرجات کلیه قسمتهای آن مجموعه ساسانی شمرده میشود. جنبه دوگماتیکی و آئین اوستا را کنار گذاشته خاطر نشان میسازیم که در آن هر دین با دعیه و اوراد و نمثال آن سروردهای یعنی قدیمترین یادگارهای اشعار مذهبی که با اصطلاح گات ها نامیده میشود (ممکن است که مربوط به

اوایل اشاعه دین زرتشت یعنی سده های ۸ - ۷ قبل از میلاد و شاید هم زودتر و مقارن هزاره اول قبل از میلاد باشد) و «یشت» ها یعنی سرودخوانی ها بافتخار خدایان ملت یعنی یزته که بعدها از خدایان زرتشتیان شمرده شده است (در شاهنامه ایزد - یزدان ذکر شده)، وجود دارد.

بسیاری از منابع، خاصه نوشته های مؤلفین یونانی و بعد ها هم لاتینی - بیزانسی (روم شرقی)، برخی چینی ها، ارمنی ها، سریانی ها و بالاخره اعراب: مورخان، جغرافیا دانان، جهانگردان و پزشکان گواهِ وجود و آئین خاص داستانهای پهلوانی و رمانتیک ایرانیان قدیم است. منابع مذکور عبارت است از حکایات و اوصاف هرودوت، کزوفون، کتزیاس، آگافیوس، استرابین، موسی خورنی و عده کثیری از مؤلفین عرب و عربی زبان که از منابعی استفاده نموده اند که اکنون در دسترس مانیت. از آن جمله است داستانهای مربوط به آستیاگ، کوروش، دازا، زوپیر، شیراک و داستانهای رومانیتیک درباره زرتشتی و استریانگی و در خصوص زاریا دروا و دانیس.

بانگه این اشارات و علائم مستقیم با تطبیق با بعضی مدارک دیگر (مثلاً با انعکاس مضامین حماسه در یادگارهای هنر تصویری) با اطمینان کامل میتوان گفت که در هر صورت در زمان هخامنشیان (سده های ۷ تا ۴ قبل از میلاد) در ایران داستانهای حماسی معروف در میان مردم وجود داشته که هنوز در مجموعه واحدی مدون نشده بوده است. لیکن باید باین نکته توجه داشت که هرودوت و سایر یونانیان استنتاج های خود را مبتنی بر اطلاعات و مدارک ایران باختری میکرده اند و بدیهی است که بیشتر و گاهی هم منحصرأ در دسترس همسایگان غربی ایران بوده است. بطوریکه بعداً ملاحظه خواهیم نمود این داستانها در شاهنامه هم منعکس گردیده است.

لیکن قسمت اصلی و اساسی داستانهایی که در شاهنامه انعکاس یافته عبارتست از داستانهایی که بر یونانیان مجهول بوده و در خاور ایران شایع بوده است. خدمت مهم آکادمیسین و... و. بارتولد هم عبارت است از تصریح دقیق این حقیقت که داستانهای حماسی اصولاً از مشرق ایران سرچشمه گرفته است نه از مغرب آن: «تنظیم ادبی مطالب حماسی و انتساب آنها با اشخاص معین تاریخی، چه در دوره اسلام و چه در دوره قبل از اسلام، در

مشرق ایران مرکزیت یافته بوده است» (۱). دوره‌های تاریخی دیگر باستان‌های دوره زودگذر ولی بسیار مهم اسکندر و عصر تصرف ایران بدست یونانیان و مقدونیان یعنی دوره سلوکی‌ها و پارت‌ها کمتر مورد تحقیق و بررسی واقع شده است. درباره پارت‌ها صریح باید گفت که مبهم‌ترین دوره تاریخ ایران است. فقط حفاریهای نسا تا حدی تاریکی ابیاب مذکور را رفع و روشن کرده است.

پس از تطبیق مدارک و اطلاعات عصر ساسانیان که بعد از آن بوده و در آن سده‌ها که قسمت عمده آن دوره پارت‌ها بوده داستانهای حماسی ایران، اولاً بطور کامل در دسترس غرب ایران هم واقع شده و ثانیاً به مرحله تدوین رسیده است.

در اوایل دوره ساسانیان دیگر دوره‌های مدون معین داستانهای درباره رستم، اسفندیار، سیاوش، کیخسرو، و اشخاص دیگر وجود داشته و این امر امکان علمی کردن مرحله دیگر را داده است که عبارتست از تدوین و جمع کردن جمیع آنها و تنظیم مجموعه مدون داستانهای حماسی.

دوره ساسانیان در تاریخ ایران نسبت به سده‌های قبل کاملتر روشن شده است با وجود این ما از آن قدر کافی اطلاع نداریم یعنی خیلی کمتر از آنچه میخوانیم و می‌بایست بدانیم اطلاع داریم. باید متوجه این نکته بود که آن دوره مهم‌ترین ادواری است که از خیلی جهات زمینه کلاسیک قرون وسطی را بوجود آورده است.

طبق دلایل زیادی که وجود دارد میتوان گفت که در دوره ساسانیان، خاصه در دوسده آخر آن دوره، ادبیات بنحو درخشانی راه ترقی و تکامل را پیموده است. از آن زمان گذشته از یادگارهای نوشته‌های پهلوی، یادگارهای ادبی هم به ما رسیده و بسیاری از آنها در ترجمه‌های عربی، سریانی و غیره باقی مانده است.

درباره آثار دیگر، متأسفانه فقط با اطمینان میتوان گفت که وجود داشته است. آن یادگارهای دوره ساسانیان بکلی نسا بود گردیده و آمیخته نیست که بدست آید.

در میان یادگارهای پهلوی نمونه‌های ادبی مضامین حماسی وجود

داشته که مقدار بسیار قلیلی از آنها محفوظ مانده است: داستان زریب (از اوایل سده ۶ میلادی) قهرمان مبارزات مذهبی با ارجاسب و در عین حال قهرمان یکی از داستانهایی که بیش از همه جنبه رومانتیک دارد و آن داستان مربوط بزمان هخامنشیان است که یونانیان نقل کرده‌اند و عبارت است از حکایت زاریا در او داتیس و کارنامه اردشیر پسر بابک که میتوان گفت داستان تاریخی است درباره اولین فرمانفرمای ساسانی ایران (اردشیر - نوه ساسان) و کتاب چترنگ (درباره بازی شترنج) (۱) و تمام اینها قسمتهای بسیار قلیلی است که از ادبیات بزرگ و وسیعی باقی مانده است. اما از ادبیات مترادف سغدی همینقدر هم مانده و تنها برخی قصصات پراکنده که در جنب آن یادگارهای ادبی که به ما رسیده، نهفته است. عده آن یادگارها زیاد بوده و مؤلفین عربی زبان مانند مسعودی، ثعالبی و دیگران بعنوان منابع خود در آن باره سخن گفته‌اند و در مجموعه‌های کتاب شناسی (بیبلیوگرافیک) از آنها یاد شده است (فهرست سده ۱۰ و غیره).

مفاد بعضی از نقل‌ها در کتابهای مؤلفین عربی زبان متأخرتر انعکاس یافته و باقی هم فقط با اسم معروف است. ولی حتی نام بردن ساده کتابهای اصلی و اسامی هم جالب توجه است. در میان آنها داستانهای رستم و اسفندیار، در باره بهرام چوبینه، پیران پسر ویسه، کتاب مربوط به مزدک، کتاب کارهای انوشیروان و هکند.

بنابر این دوره‌های داستانها و نقل‌های حماسی در ادبیات زمان ساسانیان حقیقت واقع بوده است. آنها وارد ادبیات گردیده، بآنها شکل ادبی می‌داده‌اند، ضمناً داستانهای ایران شرقی (ایران اصلی) بطور ثابت در دسترس ادبیات ایران غربی واقع شده که در حقیقت ادبیات پهلوی ساسانی بوده است. بنابر این میتوان بوجود ذخیره‌نامه عمومی داستانهای حماسی عمومی ایران بی برد. این امر را به مهم‌ترین حقیقت تاریخی و ادبی دوره ساسانیان یعنی به جمع و مدون کردن نقل‌های حماسی در یک مجموعه کلی راهنمایی میکند. مجموعه مدون نقل‌ها از حیث هدف و ترکیب شکل جنبه ادبی نداشته، بلکه مجموعه تاریخی مبتنی بر وقایع نگاری رسمی یعنی وقایع سلطنت‌ها بوده است. وجود این نوع وقایع نگاریها در منابع مربوط برای بسیاری

از خاندانهای سلطنتی تذکره داده شده (کتاب تورات، آثار مؤلفین یونانی).
 علائمی هست که این نوع وقایع نگاریهای درباری در زمان شاهان مساد و
 هخامنشی هم معمول بوده است. مطلب اخیر الذکر بوسیله سنگ نوشته با
 عظمت داریوش در بیستون بطور غیر مستقیم تأیید میگردد. سنگ نوشته
 مذکور، وقایع نگاری رسمی است که اجازه میدهد حدس زده شود چنین
 سنتی وجود داشته و قاعده منظم معینی برای ثبت وقایع و تفسیر و تنویر مقتضی
 آن بوده است. مسلماً، این سنن در دوره متأخرتر، یعنی در دوره پارت ها
 هم باقی بوده است ولی نمیتوان آنرا مدلل و مستند نمود.

برای زمان ساسانیان علائم و مدارک درست و کامل معین وجود دارد.
 یکی از مدارک اصلی آن عبارت است از گواهی آگافیوس مورخ و شاعر
 درباری سده ۶ بیزانس (روم شرفی). گذشته از اینکه او درباره وجود ثبت
 رسمی وقایع درباری زمان خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹) که در
 بایگانی کتسیفون (تیسفون) با کمال دقت حفظ میشده (و خود آگافیوس از
 قسمتی از آنها استفاده کرده است) سخن گفته است، درباره مجموعه مدون
 ثبت وقایع هم که مربوط بزمان اسلاف ساسانیان بوده است، ذکر و یاد
 آوری کرده است. آن اسلاف عبارت بوده اند از پارت های اشکانی، قبل از
 آنها هم کیانیان هخامنشی که بنوبت خود از کیومرث آدم اول و هوشنگ
 نخستین پادشاه نژاد وحسب و نسب داشته اند.

بعبارت دیگر نقل های حماسی و اساطیری ایران که تا زمان ساسانیان
 مدون و جمع شده در یک مجموعه تاریخی رسمی توأم بوده است.

قبلاً خاطر نشان شد که داستانهای اصلی و حماسی ایران خاوری تا آن
 زمان بعنوان داستانهای عمومی ایران در دسترس باختر (که در آن زمان استیلای
 سیاسی داشته) قرار گرفته بوده است. طبیعی است که در تاریخ رسمی ساسانیان
 یعنی فرمانروایان مطلق ایران، آنها باید همینطور هم بوده باشد.

کاملاً واضح است که نقل های مذکور که اصولاً نقل های ملی است،
 قبل از تنظیم و ثبت در مجموعه با تمایل و نظر خاص انتخاب و تفسیر و تنویر
 میشده است.

درست معلوم نیست که این مجموعه منحصر بیک یا چند تا بوده است.
 علائمی وجود دارد که در زمان یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی، آن نقل ها

و وقایع نگاریها در کتاب واحد «خوتای نامک» یعنی کتاب فرمانروایان
 (سلاطین) جمع آوری شده است. حتی اسم مولف آن مجموعه راددهقان دانشور
 مینویسند که بیشتر بمعنی دهقان خردمند و دانشا (دانشور) است. خود این
 حقیقت که نقل ها و داستانها مخصوصاً در زمان یزدگرد سوم آخرین پادشاه
 بشکل کتاب تنظیم گردیده است کاملاً قابل قبول و محتمل است.

در هر صورت آن کتاب (شاید هم کتابها) تحت عنوان خوتای نامک
 (زبان فارسی جدید خدای نامه) حتی در سده های اول اسلام وجود داشته و
 چند نفر آنرا بزبان عربی ترجمه کرده اند. اولین مترجم اصلی ابن المقفع
 پارسی زرتشتی اسلام پذیرفته بوده که ترجمه کامل و دقیق آنرا عرضه داشته
 است. مؤلفین دیگر اوایل دوران عباسیان (سده های ۹ و ۸) قسمتهایی از آن
 را ترجمه کرده و همان متن را بطور آزاد تنظیم نموده اند، ولی ممکن است
 که متکی به اصل های دیگر پهلوی غیر از «خدای نامه» ترجمه ابن المقفع
 بوده باشد. و. ر. روزن محقق ذیصلاحیت ترجمه های عربی خوتای نامک
 این حدس را میسر و قابل قبول میدانند. هیچیک از هفت ترجمه عربی بدست
 ما نرسیده، ولی تمام آنها بوسیله مؤلفین عربی زبان و بعدها هم بتوسط مؤلفین
 ایرانی زبان و دیگران بعنوان اساس تاریخ ایران مورد استفاده واقع شده
 است (حمزه اصفهانی، طبری، مسعودی، ابن قتیبه، تعالیبی و سایرین).

ترجمه عربی خوتای نامک، «سیر الملوك الفرس» یعنی شرح زندگی
 شاهان پارس نامیده شده و گذشته از اینکه انعکاس و اثری از یادگار ادبیات
 پهلوی در ادبیات عرب بوده، بمنزله مدرک وجود خود ادبیات ایران پارسی
 و ایرانی زبان (تاجیکی) هم بوده است، زیرا مؤلفین عربی زبان این آثار هم اصولاً
 ایرانیان بوده اند. سده های ۹ و ۸ نیز بطور کلی دوره رواج زبان عربی در
 تاریخ ادبیات ایران و آسیای میانه بوده است.

ترجمه های عربی دایره نفوذ و تاثیر ادبی را نسبت به دوره محدود
 ادبیات پهلوی با آن رسم الخط کهنه و مشکل زبان ادبی نیمه مرده، بسط و
 وسعت داد. اهمیت داستانها و نقلهای حماسی ملی که بآن جنبه تاریخی داده
 شده است منحصر به همین ترجمه ها هم نیست.

مسلمانان در آن دوره تحول سنت نقل شفاهی داستانهای حماسی هم که
 حفظ و با کمال دقت از نسلی به نسل دیگر نقل میشده، وجود داشته است.

جامعه‌ای هم که آن نقلها و داستانها را حفظ میکرده، مشخص است. آن جامعه عبارت بوده است از: دهقانان و موبدان، نمایندگان طبقات سپاهیان (اسواران) و مغان ایران کهن زمان ساسانیان.

دهقانان زمان فردوسی (سده دهم و اوایل سده یازدهم) غیر از روستائیان (زارع) بوده‌اند بلکه مالکین متوسط و خرده مالکین اراضی و صاحبان تیولها بوده‌اند که در زمین های خود و املاک موروثی زندگی میکرده‌اند. در زمانی اندک قبل از آن کارهای کشت و زرع بعد از برزگرانی بوده (افراد جامعه قبل از دوره ملوک الطوائف) که در آن زمان آزادی شخصی داشته‌اند. بر طبق سنن و رسوم، آنها تحت ریاست و حمایت دهقانان «ملاک» بوده‌اند و طبیعی است که دهقانان مزبور از آنها بهره‌کشی میکرده‌اند. لیکن آن بهره‌کشی و نکات خاص دوران کهن حکومت اجدادی و اصول قدیمی روابط خیلی خفیف‌تر از بهره‌کشی در دوران جدید مالکیت عهد ملوک الطوائف بوده است که ضمناً بر اثر تصرف مملکت از طرف اعراب بیگانه و بعد هم در نتیجه شورشها و جنگ های داخلی و ایلغار «غزان» و هجوم دسته‌ها و قبایل ترکان به ماوراءالنهر و خراسان در دوره زوال سلطنت سامانیان (آخر سده دهم) به نفع شده و شدت یافته است.

دهقانان که زمانی تکیه گاه مملکت داری و سلطنت ساسانیان بوده‌اند در نیمه دوم سده دهم و اوایل سده یازدهم دوران بسیار دشواری را می‌گذرانده‌اند. جریان فتوادی شدن از سده های ۴ و ۵ آغاز گردیده و در زمان آخرین پادشاهان ساسانی (سده های ۶ و ۷) بطور وضوح مشخص گردیده است. بعد از تصرف ایران بدست اعراب در سده های ۷ و ۸ هم، در اوضاع به نفع تغییر سلسله‌های سلاطین، زوال خلافت و بوجود آمدن خاندانهای جدید پادشاهان ایرانی، از قبیل طاهریان و صفاریان، در سده دهم نیز سلطنت سامانیان بخارا در مشرق ایران و آل بویه در عراق و فارس در مغرب ایران جریان داشته است.

ظهور و تکوین اشکال و مظاهر جدید مالکیت فتوادی بر اراضی با بهره‌کشی از روستائیان (برزگر) که دیگر حالت سر قبایل ملک (برده) را پیدا کرده بودند، تمام پایه‌های اقتصادی و اهمیت سیاسی دهقانان اعیان و ملک‌دار را متزلزل نموده بود.

اعیان ملک قدیمی زمان ساسانیان با ملاکان جدید اراضی اعطاء شده که حسب و نسبی نداشتند به بارزه بر می‌خاستند. طبیعی است که این طبقه جدید اعیان فتوادی تاسده های ۸ و ۱۰ هم معرب و هم مسلمان شده بودند و حال آنکه دهقانان قدیمی متمایل به سنن اشرافی زرتشتی زمان ساسانیان بودند. گذشته از آن در سده دهم گاهی بازرگانان تروتمند و گاهی سرکردگان دسته‌های سپاهیان اجیر، مخصوصاً از قبایل ترک که حتی سامانیان و خلفای عباسی هم مجبور بودند به آنها بعنوان نوعی از پاسبانان (قراولان خاصه‌شاهی) برای اعمال قدرت و زور متکی باشند، جزو ملاکان فتوادی میشدند. طاهریان و سامانیان هم از جمله این نوع خاندانهای اشرافی ایرانی بودند که مقام و وضع خود را حفظ کرده، بعد ها از آن استفاده نمودند. لیکن توده اصلی و اساسی دهقانان متوسط و خرده ملک «آزادان» زمان ساسانیان حتی بعد از قبول اسلام هم جزو مخالفان میماندند. بدیهی است که آنها بکلی مقام سیاسی و اقتصادی خود را از دست میدادند، زیرا جریان طبیعی انهدام اشکال و مظاهر کهنه و رو بزوال، مطابق قاعده، در پایه و اساس تغییرات قرار داشت (۱). در اینجا موشکافی عمیق در موضوع فوق العاده مهم مذهبی نیست که بخصوص حوادث رنگ خاس و یا بهتر گفته شود رنگ ظاهری و غیر-منتظره داده است.

مذهب فاتحین یعنی اسلام، بر اثر پدیده های خاص پیچیده و معضل

(۱) - هر چند مالکیت بر اراضی بشکل تیول‌های اعطائی و بطور کلی طرز تیول داری بطور مشخص و در همه جا در زمان سلجوقیان یعنی در سده های ۱۱ و ۱۲ برقرار شد لیکن در حقیقت «اقطاع» - اعطاء زمین با حقوق و تمهیدات و وظایف فتوادی در سده دهم چه در مشرق و چه در مغرب ایران معمول بود. علاوه بر آن در تاریخ قرون وسطی ممالک اسلامی مشرق زمین مدتهای مدید ادامه رسوم و آداب - یعنی بقایای شکل عمیق مالکیت حتی در دوره روابط تکامل یافته فتوادی (مثلاً اصول برده داری و همچنین مالکیت اجتماعی بر زمین مطابق اصول حکومت اجدادی مشهود بوده است و در همان حین مدتهای متمادی اشکال و مظاهر جدید و قدیم در سرزمین های مختلف (که حکومت فتوادی بطور یکسان در آنها ترقی نیافته بوده) همزیستی و ادامه داشته است.

از لحاظ تجمع خود طبیعی است که بزودی در سرزمینهای ایران شرقی و آسیای میانه که بتصرف اعراب درآمده بود شایع گردید و بر مذاهب نستوری و مانوی و بودائی که در گذشته با یکدیگر رقابت میکردند ترجیح و غلبه یافت. آئین زرتشتی قدیمی یعنی مذهب رسمی مملکت ساسانیان بدون مبارزه تسلیم نمی شد. برعکس از دست دادن اهمیت مذهب رسمی مملکت، حتی نفوذ و قدرت آنرا در انظار محافل سبب مملتی ایران و آسیای میانه افزوده، تاحدی هم آئین زرتشت در سده های ۸ و ۷ میلادی پرچم ایران دوستی (در مقابل اسلام و اعراب) شد. بهین وسیله نمایندگان آئین زرتشت که دیگر مذهب رسمی مملکت نبود بلکه مذهب اجدادی بود مردود و مورد تعقیب بودند یعنی موبدان بعنوان مظهر ایرانیت و ایران دوستی و حافظ سنن چه شفاهی و چه بطور عمده و اصولاً کتبی ادبی بشمار می آمدند. لیکن آئین زرتشت که اصلاح گردیده و چنین بنظر میرسد که از داخل استحکام و قوت هم یافته بود در مقابل فشار و هجوم پیروزمندان اسلام و مقدم بر همه در شهرهای بزرگ عقب نشینی میکرد. ساکنین دیهها در سده های ۱۰ و ۱۱ هنوز در پیروی از آئین زرتشتی باقی بودند ولی اسلام در آن نقاط هم زمینه استواری برای خود ایجاد می کرد.

تذکر این مطلب مهم است که تابع اسلام نمودن سرزمین های وسیع مانع مبارزه بر ضد خلافت و اعراب نبود بلکه فقط اشکال و عناوین و شعار های آنرا تغییر داده بود. تشیع و بطور کلی ارتداد و زندقه در اسلام برای استفاده از آنها در مبارزه علیه خلافت و معتقدات ایسانی امویان سنی که از نظر شورشیان خود زندقه بود بقدر کافی مناسب بود.

در واقعیت قطعی و مشخص تاریخی تمام این جریانات باشکال بسیار بفرنج و متضادتر از آنچه که بتوان بطور جامع در نظر آورد سیر مینمود. عوامل اصلی و اساسی که ماهیت و اشکال جریانات اقتصادی - سیاسی و زمانی (ایده تئولوژیک) را مشخص مینمود، مبارزه توده های ملت، روستائیان زارع و همچنین پیشهوران شهرها بود که تازه نقش قابل ملاحظه ای در زندگی مملکت ایفاء میکردند و آن مبارزه علیه بهره کشی ظالمانه و دائم - التزاید و علیه بندگی قنودالی بود. مبارزه علیه یوغ بیگانگان که همزمان با آن جریان داشت شدت و قدرت خاصی بدین نهضت میداد. فاتحان بیگانه

در درجه اول اعراب، مظهر ترویج و اعمال یوغ و ستم بودند. یوغ و ستم فاتحان متصرف - ماهیت استثنائی مملکت و دولت قنودالی را که از لحاظ طبقاتی دشمن بود، بیشتر تاکید میکرد و نمایان می ساخت. مبارزه علیه بهره کشی طبقاتی با مبارزه برای حق خود مختاری ملت توأم میگردد. ضمناً هم خلافت امویان که بمنزله مظهر خصومت بود و هم خلافت عباسیان که تاحدی زیادی جنبه ایرانی بخود گرفته بود یکسان دشمن شمرده میشد.

نهضت های ملی و شورش های ایرانیان آسیای میانه و خراسان عباسیان را روی دوش خود بزماداری رساند. همان نهضت ها و شورشها هم موجب ایجاد ممالک و سلطنت های ملی طاهریان، صفاریان و سامانیان گردید که از تمام ممالک دیگر مهمتر بود. اشخاص اخیر الذکر که ناچندی پیش از آن و بیان از جانب اعراب بودند، بدیهی است که رهبران و ایده تولوگهای نهضت های ملی نبودند بلکه از ملت برای مقاصد شخصی خود استفاده کردند. سامانیان مملکتی تاسیس کردند که مثل هر مملکت جامعه طبقاتی قنودالی دیگر، دولت آن آلت بهره کشی از روستائیان بود. با اینوصف در مملکت دوران اول قنودالیسم سامانیان بعضی سرزمینهای اصلی و اساسی ایران شرقی و آسیای میانه (ماوراءالنهر) در ظرف یک سده (تمام سده ۱۰) متبوع شده بود. این حقیقت بخودی خود از لحاظ تاریخی حقیقت تکاملی است. ادراک ملیت و غرور ملی ایرانیان خاصه ایرانیان خاوری (اصولاً اجداد ملت تاجیک) در این وحدت ظاهر گردیده است. مبارزه ایرانیان باختری علیه خلافت چنین جنبه قاضع کسب نموده بود. بدین نحو مملکت قنودالی سامانیان تاحدی مظهر و انعکاس ارمان و منظور ملت بود لیکن سرچشمه تضادها و اختلافات عمیق اصلاح ناپذیری هم که دولت سامانیان را بنا بودی کشاند، در همین امر بود.

از لحاظ زمانی (ایده تئولوژیک) نهضت های ملی با شعوبیه یعنی نوع خاص ناسیونالیسم ایرانی بستگی داشت.

حتی در ادبیات عربی زبان سده های ۸ و ۹ مفاخرت و مباحثات باجداد و سلسله النسب و شجره و غیره با تمثیلهای درخشان بشکل مرسوم قضایه، هجاها، مدیحه ها (فخرها) و سایر اشکال ادراک ملیت و غرور ملی ایرانیان متداول بوده است.

آئین شعوبی اساساً مظهر ایده نولوژی اشرافی است، نه دموکراتیک. تلفیق و توأم شدن نهضت های نیرومند ملی با ترقی و توسعه آئین شعوبی منجر بآن گردید که ادبیات بزبان ملی خود یعنی بزبان پارسی رایج شد و در آن توجه و ابراز علاقه کامل بگذشته پهلوانی ایران یعنی بداستانهای حماسی که اصولاً ملی میباشد ابراز گردید.

درواقعیات متضاد و بفرنج تاریخی سده ۱۰ جریانات مختلف بطرز عجیبی در هم پیچیده و آمیخته میشد. چنین بنظر میرسد که جریان کاملاً متضاد اشرافی و ملی در ادوار معلوم تاریخی، راه های مشترک واحدی می یافت.

مؤلف شاهنامه نمیتوانسته است از نقلهای شفاهی استفاده نکند منظومه فردوسی بدون استفاده از نقلهای فولکلوری مسلماً حماسه ملی کامل نمیبود. لیکن باید کیفیت استفاده شاعر را از آن نقلها تصریح کرد. استاد بیشمار فردوسی به گویندگان (دهقانان یا موبدان) که اکثر اوقات نام آنها را ذکر نکرده است بنظر ما هنوز گواه این نیست که شاعر آن نقلها را مستقلاً مورد استفاده قرار داده باشد.

بقرار معلوم قسمت اعظم نقلهای شفاهی تا آن زمان در ادبیات اعم از پهلوی و عربی زبان و حتی ادبیات جدید بزبان فارسی ثبت شده بوده است. داستانهای مذکور اغلب مکرر تنظیم ادبی یافته بوده است، که موبد شهرت بسیط نقلها و اهمیت روز و موقع آنها بوده است. بدیهی است که مجموعه های نوشته شده بشقوق مختلف درمیآمده ولی حکایات گویندگان مستقیماً دست نمیخورده است.

اکنون با اطمینان میتوان گفت که چهارشقی فارسی جدید از سده های ۹ و ۱۰ غیر از شاهنامه فردوسی وجود داشته و شاهنامه اثر منفرد بقدری است که بدست ما رسیده است. در باره آثار دیگر که همچنین شاهنامه نامیده میشده همینقدر طبق تذکار مؤلفین عرب و پارس معاصر آنها و متأخرتر اطلاع داریم.

آثار مذکور عبارت است از مجموعه شاهنامه شرابوالمؤید بلخی که بسیاری از تذکره نویسان ذکر کرده اند (در مقدمه بلعی، طبری، در قابوس - نامه، در «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار). گاهی هم مجموعه منظوم

فردوسی و مجموعه مشهور ابوالمؤید بلخی همزمان با هم نام برده شده و گویا مقایسه میشود.

در کتاب «آثار الباقیه» بیرونی، بیادآوری منحصر بفرد در باره شاهنامه شاعری بنام ابوعبدی محمد بن احمد اهل بلخ برمیخوریم که بقرار معلوم بشعر تنظیم شده است.

ثعالبی در کتاب «غرر اخبار» دو دفعه اشعار فارسی شخصی بنام مسعودی مروزی را ذکر میکند. تعیین مقدسی هم در کتاب «البدوالتاریخ» خود با حذف «مروزی» همان مسعودی را بعنوان مؤلف اشعار فارسی در باره تهمورث و بهمن پسر اسفندیار ذکر میکند. وی حتی در بیت درباره کیومرث از قصیده فارسی مسعودی آورده است. این قطعه معلوم است که آغاز داستان کیومرث «اولین پادشاهی که سی سال سلطنت کرده» (مثل اثر فردوسی) میباشد. تاریخ آن دیرتر از سال ۳۵۵ هجری (۹۶۵ میلادی) نیست و مطابق است با تاریخ تحریر کتاب ثعالبی. قافیه بندی قصیده مثل مثنوی است (یعنی مثل شاهنامه هر دو مصراع یک قافیه دارد) ولی بحر آن حماسی متقارب فردوسی نیست بلکه بیشتر مانند بحر رومانتیک هزج است (مثل آثار گزنی، نظامی و سایر شاعران رومانتیک سهوزنی مقطع) (۱).

بالاخره ما اطلاعاتی درباره مهمترین یادگار این اسلوب یعنی درباره مجموعه مشهور شاهنامه در ادبیات قدیمی سده های ۱۹ و ۲۰ داریم که معمولاً خدای نامه فارسی جدید نامیده میشود. طبق مقدمه های کهن و بایستقری و نسخ خطی شاهنامه فردوسی، درباره وجود آن اثر از مدت ها قبل اطلاع داشته اند. گواهی شخص مطلعی مانند بیرونی هم این مطلب را تایید نموده است. در تمام منابع مذکور تنظیم مجموعه مذکور با نام و ابتکار ابومنصور عبدالرزاق ربط داده شده است.

(۱) میتوان خاطر نشان ساخت که مصراع دوم این قطعه «گرفتش به گیتی درون پیشگاهی» که مثل باقی طبق اصول قرائت هزج کشیده خوانده نمیشود تقریباً (بدون تقطیع) بطرز بحر متقارب خوانده میشود. محمد قزوینی محقق ایرانی شوق کشیده هزج این مصراع را چنین پیشنهاد کرده است: «به گیتی در گرفته پیش گاهی» بجای تعریفی که در اصل شده است.

ابومنصور شخصیت تاریخی و ایرانی نامداری است که حسب و نسب خود را به منوچهر اساطیری میرساند. وی حکمران طوس و نیشابور و در سالهای ۹۶۰-۹۶۱ هم حکمران تمام خراسان، یعنی مهمترین ایالت بسیار بزرگ سامانیان بوده است. بقرار معلوم ابومنصور در زمان اغتشاش و پریشانی اول تجزیه و زوال دولت سامانیان اقدام بیازی سیاسی بزرگسی نموده، ولی در سالهای ۹۶۲-۹۶۳ یقین بوسیله سامانیان که هنوز قوی بوده اند، بابتوسط رقیبان دیگر خود کشته شده است. در باره ابومنصور تذکرات صریح عده ای از مورخان عرب و پارس وجود دارد و وجود تاریخی و قیافه عمومی او بعنوان رجل سیاسی جبهانجوی محل تردید نیست. ولی فقط در سه اثر و منبع فوق الذکر درباره اشکار وی برای ایجاد مجموعه «خدانامه» بزبان فارسی جدید نوشته شده است.

گذشته از آن ما گواهی خود فردوسی را هم داریم که مقام مهمی در مقدمه شاهنامه به ابومنصور اختصاص داده است. درست است که فردوسی نام موجود مجموعه را ذکر نمیکنند ولی علت آن معلوم و قابل درک است. بقرار معلوم مشکل بتوان در این مطلب تردید نمود که ابومنصور بن عبدالرزاق به دستور (وزیر) خود که نام وی نیز ابومنصور معمری بوده، امر نموده است که قطعات پراکنده پهلوی «خوتای نامک» را جمع آوری کند و «کتاب شاهان» را بزبان ملی مدون نماید.

این کار در سال ۳۴۷ هجری یعنی در سالهای ۹۵۹-۹۶۰ میلادی بوسیله کمیسیون صلاحیت داری مرکب از چهار نفر خبره های نقلها و استاد پهلوی که در طوس (زادگاه فردوسی) جمع شده بوده اند انجام یافته است. اسامی آنان در منابع محفوظ مانده و در متن شاهنامه فردوسی هم ذکر شده است.

متن این شاهنامه (ابومنصوری) بدست ما نرسیده و تصور میشود که مانند متن خوتای نامک پهلوی نابود گردیده و امیدی بیافتن آن نیست. به گمان قریب یقین، منظومه فردوسی، استنساخ نوشته های دیگر و مجموعه ابومنصوری و سایر مجموعه ها را غیر ضروری نموده و طبیعی است که نسخه های خطی منحصر بفرد هم از بین رفته است.

(دنباله دارد)

عبدالمعلی دست غیب

شعر و زندگی

ایرج میرزا

شعر از جمله هنرهایی است که در آن بیشتر جنبه وصف حال و بیان احساسات فردی و شخصی دیده میشود، بالاخص در اول کار و شروع بسروند شعر هیچ شاعری از این قاعده برکنار نیست ولی بهرور که شاعر قدرت بیشتری در بیان می یابد و فکرش پخته تر و لطیف تر میشود از این مرحله می گذرد و خود را از بند احساسات فردی رها کرده بمسائلی می پردازد که جامعه به آن نیاز دارد. در این مرحله شاعر سعی مینماید بواقفیت صورتی شاعرانه بدهد نه اینکه به امری شاعرانه و تخیلی اطلاق حقیقت کند.

ایرج میرزا (جلال الممالک) از زمره شاعرانی است که در قطعات دلنشین و زیبایی خود از مرحله توصیف احساسات شخصی گذشته و افکار خویش را با درک اجتماعی آمیخته است. او درست با این بیان «هانری هاینه» شاعر آلمانی موافق است که می گوید:

«... وقتی که از رنج و اندوه خود شکایت کردم، خمیازه کشیدید و کلمه ای هم جهت تسلیتم نگفتید ولی همینکه از همان آلام و مصائب، شعرهای قشنگ ساختم مرا از ستایش و مدح خویش سرشار کردید.

ایرج میرزا از جمله هنرمندانی است که فصاحت و قدرت در بیان را برای توصیف افکار میخواستند نه برای نظم پردازی بی معنی و بهر حال وی از جمله منتقدین برجسته اجتماع عصر خویش بشماره میرود.

ایرج در رمضان ۱۲۹۱ هجری در تبریز در خانواده محترمی دیده بجهان گشود. ادبیات فارسی و عربی و زبان فرانسه را در آن شهر آموخت و مانند بیشتر دانشوران و هنرمندان آن زمان از تشویقات مرحوم امیرنظام گروسی بهره مند گردید. در شانزده سالگی زناشویی کرد. سه سال بعد بواسطه مرگ پدر و همسر و تنگی معیشت بخدمات دولتی تن داد و از طرف ولیعهد